**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021109**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث در مورد این بود که یک روایتی را نقل کردیم که از آن روایت استفاده می‌شد که زکات مال فقرا هست. روایت ۱۳۰۸۵، روایت موثقۀ «عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» که ازش استفاده می‌شد که زکات مال فقراست، البته عرض کردم که این روایت مفروضش این هست که زکات عزل شده و زکات عزل شده را مال فقرا قرار داده. یک روایت دیگری قبل از این روایت در جامع احادیث نقل شده آن روایت بحث عزل توش مطرح نیست، روایت ایوب بن الحر اخی ادیم بن الحر، روایت ۱۳۰۸۴ که از علل شیخ صدوق نقل شده،

«أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِي أُدَيْمِ بْنِ الْحُرِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَمْلُوكٌ يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ»

یک عبد مومن و شیعه‌ای هست.

«أَشْتَرِيهِ مِنَ الزَّكَاةِ فَأُعْتِقُهُ قَالَ فَقَالَ اشْتَرِهِ وَ أَعْتِقْهُ قُلْتُ فَإِنْ هُوَ مَاتَ وَ تَرَكَ مَالًا»

اگر از دنیا رفت و مالی را از خودش باقی گذاشت که البته مفروضش این هست که ورثۀ دیگری نداشته باشد که در همان روایت دیگر هم هست، و لیس له وارث فمن یرثه اذا لم یکن له وارث.

«قَالَ فَقَالَ مِيرَاثُهُ لِأَهْلِ الزَّكَاةِ لِأَنَّهُ الَّذِي اشْتُرِيَ بِسَهْمِهِمْ»

این روایت مفروض این نیست که این عبد را بعد از، از مال زکات عزل شده تهیه کرده، در اینجا هم تعبیر کرده میراثه، البته تعبیر فقرا ندارد، میراثه لاهل الزکاة تعبیر دارد.

«لِأَنَّهُ الَّذِي اشْتُرِيَ بِسَهْمِهِمْ»، بنابراین از این روایت اینکه ملک فقرا هست استفاده نمی‌شود حالا اهل زکات مراد کی هست، این از توش چیزی در نمی‌آید. این روایت البته یک بحث سندی خاصی دارد، بحث سندی‌اش را بکنیم مناسب هست، آن این است که در این روایت هارون بن مسلم از ایوب بن الحر روایت می‌کند، من مراجعه کردم ببینم که روایت هارون بن مسلم از ایوب بن حر جای دیگر داریم یا نداریم، دو جای دیگر روایت هارون بن مسلم از ایوب بن الحر وجود داشت، یکی در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۹۲، رقم ۳۷، و یکی هم باز در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۹۵، رقم ۶۱.

مورد اوّلش سند این بود: «مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ»

در این سند محمد بن علی بن یعقوب الهاشمی آن محرف عبارت صحیحش محمد بن علی عن علی بن یعقوب الهاشمی است، اینجا چون علی در سند تکرار شده بوده از این علی که قبل از عن هست به علی که بعد از عن هست قلم ناسخ پرش کرده. محمد بن علی عن علی بن یعقوب الهاشمی هست که در بحار، جلد ۷۱، صفحۀ ۳۶۳ رقم ۲۶ به همین شکل نقل کرده و همین‌طور در وسائل، جلد ۲۴، صفحۀ ۳۴۷، رقم ۳۰۷۴۳ به همین شکل نقل کرده، البته در وسائل لقب هاشمی را به اختصار حذف کرده، خب وسائل رسمش این هست که در اسناد گاهی اوقات تلخیص ایجاد می‌کند. ولی هر دو مورد را اگر کسی دقت کند متوجه می‌شود که این هارون بن مسلم در هر دو مورد محاسن هارون مصحف مروان است، هارون و این مروان بن مسلم هست، کلمۀ هارون و مروان بسیار شبیه هم نوشته می‌شده، به دلیل اینکه هم هارون و هم مروان هر دو را سابق بدون الف می‌نوشتند، دقیقا عین هم می‌شده، هارون را شما در نظر بگیرید، هارون با «ه» مدل خطاطی در نظر بگیرید آن دقیقا شبیه آن، حالا هارون به صورت چیز بنویسند، به صورت یک چشم، چشمش را هم بنویسند شبیه مروان آنش هم شبیه است، «ه» را چه به صورت «ه» نمی‌دانم چجور تعبیر می‌کنند، «ه» را به دو جور می‌شود نوشت، «ه» به صورت، «هـ» دو چشم که واقعا دو چشم دارد و «ه» که دو تا چشم ندارد، دو جور نگارش «ه» هر دویش با «م» شبیه است و چون مروان و هارون هر دو «الف» را نمی‌نویسند هر دو شبیه هم هستند. علی بن یعقوب هاشمی راوی کتاب مروان بن مسلم هست، مروان بن مسلم قرشی، این لقب هارون بن مسلم اصلا قرشی نیست، هارون بن مسلم بن سعدان تا آنجایی که در ذهنم هست اگر حافظه‌ام خطا نکند، هارون بن مسلم بن سعدان، قرشی هم نیست آن که قرشی، مروان بن مسلم الآن مراجعه نکردم رفقا ببینند در شرح حال مروان بن مسلم عنوان قرشی امثال اینها هستش؟

**شاگرد:** کوفی است.

**استاد:** حالا کوفی بودنش که با قرشی بودن. مروان بن مسلم کجاها شرح حالش هست؟ مروان بن مسلم که در رجال نجاشی، آنجا تعبیرش چی است؟

**شاگرد:** «كوفي ثقة له كتاب يرويه جماعة أخبرنا محمد بن جعفر»

**استاد:** ها که بعد می‌آید به علی بن یعقوب هاشمی

**شاگرد:** «حدثنا علي بن يعقوب الهاشمي»

**شاگرد:** بعدش «مروان بن قيس الدينوري القرشي» است، نجاشی بعد از این.

**استاد:** «مروان بن قيس الدينوري القرشي»، خب حالا آنش خیلی مهم نیست. لقب قرشی خب ندارد، آنش مهم نیست قرشی باشد یا نه. ولی علی ای تقدیر علی بن یعقوب راوی از مروان بن مسلم است. ابن فضال هم که اینجا سند دوم عن هارون بن مسلم هست ابن وزال راوی از مروان بن مسلم است، در موارد متکرر هست، هارون بن مسلم طبقه‌اش از خود ابن فضال متأخر است. هارون بن مسلم، هارون بن مسلم بن سعدان که البته هارون بن مسلم سعدان یک کمی معمر بوده به خاطر همین در کتاب‌های قرب الاسناد اسم همین هارون بن مسلم وارد می‌شده ولی جزء مشایخ ابن فضال نیست، مشایخ دو طبقۀ بعدش است، یعنی کسانی مثل سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر حمیری، صفار، امثال اینها از هارون بن مسلم نقل می‌کنند. سعد بن عبدالله عن هارون بن مسلم بن سعدان، با قید سعدان که دیگر با آن مروان بن مسلم دیگر قاتی نمی‌شود امالی صدوق، مجلس ۵۰، رقم یک؛ کمال الدین، صفحۀ ۳۰۲، رقم ۱۱، که هارون بن مسلم بن سعدان آنجا بن سعدان، عن سعدان شده، محرف است، هارون بن مسلم بن سعدان بوده. سعد بن عبدالله عن هارون بن مسلم در خصال، صفحۀ ۴۱۶، رقم ۷، تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۳۳۱، رقم ۹۶۸؛ جلد ۳، صفحۀ ۳۶۰، رقم ۷۲۹. اینجا یک نکتۀ مهمی که وجود دارد آن این است که ظاهرا یک اشتباه خاصی در این سند اتفاق افتاده، من برای اینکه این اشتباه را توضیح بدهم اول یک نکته‌ای را عرض بکنم، یک سبکی در میان قدما بوده به نام تعویض سند، و یک سبک تعویض سند خاصی قدما داشتند که در کتاب‌های مختلف قدما آن وارد شده بوده که در این استناد هم ذکر شده، این سبک تعویض، در بحث تعویض اسناد در ذیلش این تعویض اسناد قدمایی هم ذکر شده که من معمولا برای اینکه با این تعویض اسناد متأخرین قاتی نشود اسمش را تبدیل سند تعبیر می‌کردم، آن این است که مثلا شیخ صدوق مراجعه می‌کرده به کافی، کافی یک روایت بوده عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی. خب این روایت احمد بن محمد بن عیسی به وسیلۀ این سند برای شیخ صدوق ثابت می‌شده. شیخ صدوق می‌آمده سند خودش را به احمد بن محمد بن عیسی جایگزین این سند می‌کرده، یک سند عامی به روایت‌های احمد بن محمد بن عیسی داشته. و عمدتا هم علت این جایگزینی قرب الاسناد بوده، برای اینکه سند کمتر واسطه بخورد. مرحوم شیخ صدوق روایت‌های احمد بن محمد بن عیسی را معمولا با دو واسطه نقل می‌کند، به واسطۀ پدرش و محمد بن حسن بن ولید عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی. خود ایشان اگر می‌خواست این روایت را از کافی نقل بکند خود شیخ صدوق کلینی را درک نکرده با یک واسطه از کلینی نقل می‌کرده، مثلا ابن حسام کلینی، یکی از وسائط بین شیخ صدوق و کلینی بوده. اگر می‌خواست از طریق کافی روایت را نقل کند این شکلی می‌شد ابن حسام الکلینی عن محمد بن یعقوب الکلینی عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، یعنی سه تا واسطه بین شیخ صدوق و احمد بن محمد بن عیسی واسطه می‌شد. مرحوم شیخ صدوق برای اینکه واسطه‌اش کمتر باشد به اعتماد طریق عامی که به روایت‌های احمد بن محمد بن عیسی دارد طریق دیگر خودش را جایگزین می‌کرده، می‌گفته ابی و محمد بن حسن عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی، واسطۀ بین شیخ صدوق و احمد بن محمد بن عیسی در این طریق دو تاست، این بحث تبدیل سند در میان قدما خیلی شایع بوده، و مثال‌های خیلی زیادی هم دارد، حالا گاهی اوقات در این تبدیل سند یک اشتباهی رخ می‌داده.

**شاگرد:** قدما منظورتان همین صاحب کتب اربعه است یا قبل؟

**استاد:** مثلا صاحب کتب اربعه.

**شاگرد:** قبلی‌هایشان بوده؟

**استاد:** قبل از صاحب کتب اربعه من یادم نمی‌آید، من از کلینی یادم هست، در کافی این سبک هست، در کامل الزیارات مفصل هست، در ثواب الاعمال هست، یعنی از کلینی به بعد را می‌توانم بگویم هست ولی قبل از او را الآن یادم نمی‌آید جایی سبک تبدیل اسناد وجود داشته باشد. اگر مرحوم مثلا شیخ صدوق که این تبدیل سند را انجام می‌دهد احیانا در تشخیص یک شخصی اشتباه کند، این هست، مثلا گاهی اوقات در تشخیص یک احمد بن محمد در کافی هست، مرحوم شیخ صدوق به کافی مراجعه کرده خیال کرده این احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی است، طریق خودش را به احمد بن محمد بن عیسی سر این سند آورده، در حالی که ممکن است احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی نباشد که بعضی موارد این اشتباه رخ داده. این بحثش را من در حاشیۀ کتاب نکاح حاج آقا، جلد ۹، درس شمارۀ ۳۳۱، تاریخ ۹/۳/۱۳۸۰ این را مفصل توضیحش را دادم که گاهی اوقات مثلا یک روایتی هست در کافی، اتفاقا آن هم مربوط به همین علل هست، در علل، صفحۀ ۳۸۹، رقم یک مرحوم شیخ طوسی مراجعه کرده به کافی، جلد ۴، صفحۀ ۱۶۹، رقم ۲، آن احمد بن محمد در صدر سند کافی بوده، ایشان خیال کرده مراد از این احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی است، طریق خودش را به احمد بن محمد بن عیسی جایگزین قرار کرده، در حالی که آن احمد بن محمد که در آن سند بوده مراد احمد بن محمد عاصمی هست، ما این مشکل را در برنامۀ درایة النور داشتیم که اینها باید چه کار بکنیم؟ چون در واقع این طریق این شکلی مثلا در می‌آمد، ابی عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن علی بن حسن تا آخر سند. این احمد بن محمد که از علی بن حسن نقل می‌کند، احمد بن محمد عاصمی است، سعد بن عبدالله که از احمد بن محمد نقل می‌کند، احمد بن محمد بن عیسی است، من اوّلین بار در بعضی از تعلیقه‌های حاج آقا به این اشکال برخورد کردم که حاج آقا اشاره می‌کردند که مثلا این احمد بن محمد که اینجا هست از جهت راوی که نگاه می‌کنیم باید سعد بن عبدالله باشد، از جهت مروی عنه که نگاه می‌کنیم باید عاصمی باشد، این وسط گیری وجود دارد، که بعد که دنبال کردم کشف کردم که مشکل چی است و قضیه از کجا ناشی شده. مرحوم شیخ صدوق مراجعه کرده به کافی، احمد بن محمد را خیال کرده احمد بن محمد بن عیسی است، طریق خودش را به احمد بن محمد بن عیسی جایگزین کرده، در نتیجه این طریق، طریق به احمد بن محمد بن عیسی است، ولی روایت از کافی گرفته شده و روایت کافی احمد بن محمد عاصمی هست آن احمد بن محمداش، یعنی دو تا طریقی که به هم ربطی ندارند به همدیگر چسبانده شدند و یک روایت واحد را تشکیل دادند. آن وقت مواردش زیاد نیست، اینجور نیست که خیلی زیاد باشد که اعتماد به این اسناد را زیر سوال ببرد. تک و توکی بعضی مواردی این اشتباهات رخ داده که ما در برنامۀ درایة النور احیانا با این مشکل مواجه بودیم و یک فرمت خاصی برای حل این مشکل آنجاها اعمال کردیم. یکی از اشتباهاتی که، این اشتباه گاهی اوقات برای مثلا نجاشی هم رخ داده، یک بحثی هست که اینجا آدرسی که دادم در کلام حاج آقا وارد شده، اصل این را من خدمت حاج آقا عرض کردم و حاج آقا هم پذیرفتند و در درس هم مطرح فرمودند که یک جایی هست در ترجمۀ سندی بن ربیع، در ترجمۀ سندی بن ربیع بغدادی، در فهرست شیخ راوی از سندی بن ربیع، صفار است، ولی در رجال نجاشی راوی از سندی بن ربیع صفوان است، و اینها با همدیگر خیلی فاصلۀ طبقه‌ای دارند، یعنی صفوان دو طبقه مقدم از صفار است، صفار با یک واسطه یا احیانا دو واسطه، دو یا سه طبقه اینها اختلاف طبقه دارند، ولی اشتباه رخ داده، مرحوم شیخ نجاشی در یک جایی مراجعه کرده، کلمۀ صفوار در سند به صفوان تبدیل شده بوده، ایشان طریق خودش را به صفوان به این سند اضافه کرده، در حالی که این طریق مال صفوان است و آن کسی که راوی از سندی بن ربیع است صفوار، طبقۀ سندی بن ربیع را کسی نگاه کند در جاهای دیگر می‌بیند معاصرین صفوار ازش روایت می‌کنند، سعد بن عبدالله آن طبقه، طبقه‌اش آن سندی بن ربیع خودش متأخر از صفوان است، سندی بن، صفوان شاید چه بسا اصلا موقعی که سندی بن ربیع به دنیا آمده باشد صفوان از دنیا رفته باشد اینجوری اختلاف طبقه دارند. خب این اشتباهی است که گاهی اوقات رخ داده. شبیه همین اشتباه در ما نحن فیه بود، آن این است که مروان بن مسلم تحریف شده بوده به هارون بن مسلم، کما اینکه در این موارد تحریف شده بوده به هارون بن مسلم. ایشان طریق خودش را به هارون بن مسلم مرحوم شیخ صدوق جایگزین کرده، طریقشان به هارون بن مسلم ابی عن سعد بن عبدالله است، امثال اینها. در حالی آن کسی که راوی از ایوب بن حر هست هارون بن مسلم نیست، مروان بن مسلم است، این تحریفی که اتفاق افتاده باعث شده که راوی که حالا من نمی‌دانم این را من در برنامۀ درایة النور آن موقع متوجه بودم یا نبودم که آن را اعمال کردیم یا نکردیم الآن یادم نیست باید مراجعه کنم.

**شاگرد:** اینجا حاشیه زده

**استاد:** حاشیه خورده، بله. این هارون بن مسلم یعنی سعد بن عبدالله، تا عن هارون بن مسلمش عن هارون بن مسلم است، ولی این هارون بن مسلم در اصل مروان بن مسلم بوده که مروان بن مسلم ازش هارون بن مسلم روایت نمی‌کند، نکتۀ جالب اینجا این است ببینید آن تحریفاتی که ما داشتیم، ابن فضال عن هارون بن مسلم عن ایوب بن حر که در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۹۵، رقم ۶۱، ابن فضال همین ابن فضالی هست که در سند ما در اینجا واقع است، در سند روایت بعدی ما، روایت بعدی ما که آن هم از محاسن است ابن فضال عن هارون بن مسلم عن ابن بکیر که عرض کردم این هارون بن مسلم در محاسن محرف مروان بن مسلم است، به نظر می‌رسد این دو تا روایت در آن منبع اصلی پشت سر هم بودند، مروان بن مسلم هر دوشان هم راوی‌اش ابن فضال است، ابن فضال عن مروان بن مسلم عن ابن بکیر، و ابن فضال عن مروان بن مسلم عن ایوب بن الحر بوده، هر دوی سندها هارون بن مسلم درش محرف مروان بن مسلم بوده، مرحوم شیخ صدوق این روایت مورد بحث را که آورده طریق خودش را به هارون بن مسلم جایگزین کرده، یعنی یک تحریف به علاوۀ تبدیل سند باعث شده دو تا طریقی که به همدیگر هیچ ربطی ندارند به همدیگر چسبیده باشند. نکتۀ جالب اینجاست، مرحوم شیخ صدوق در ذیل این روایتی که مورد بحث ما هست، فقال میراثه لاهل الزکاة لانه الذی اشتری بسهم، بعد می‌گوید و فی حدیث آخر بمالهم، این بمالهم همین روایت ماست، این تعبیر هست انما اشتری بمالهم، این بعدی ماست، یعنی این دو تا روایت در آن منبع پشت سر هم بودند، مرحوم شیخ صدوق یکی‌اش را آورده، روایت اوّلش را آورده، روایت دومش را هم اکتفا کرده به آن اختلاف عبارتی که در آن روایت بوده با اشاره بمالهم اشاره کرده که شبیه این تعبیر در یک روایت مشابه دیگر هم هست ولی به جای بسهمهم، بمالمهم تعبیر شده. این است که این روایت به این شکل در آمده است. حالا این بحث تعویض سند و این تبدیلات بحث‌های خیلی مفصلی دارد که دیگر نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم. اصلا ذهنیتی که خیلی وقت‌ها بعضی‌ها آقایان دارند اگر بعضی از این بحث‌ها را توجه می‌کردند خیلی از بحث‌هایشان تغییر می‌کرد. اصلا بحث تعویض سندهایی که آقایان دارند اگر متوجه بودند که نحوۀ سندها به چه شکل هست این تعویض سندهایی که آقایان قائل هستند هیچ وقت اینها را مطرح نمی‌کردند، بماند این یک تلک شقة شقة حدقت ثم قرت

**شاگرد:** پرداختن به انداختن به اسناد دیگر نیاز هست؟

**استاد:** بله، عرض کردم، توضیح دادم، گفتم این موارد موارد اندکی است

**شاگرد:** نه اشتباهات را نمی‌گویم، اگر رویه، رویۀ تعویض اسناد بوده

**استاد:** احیانا تعویض اسناد وجود دارد و این تعویض اسناد، این تعویض اسناد نکته‌ای درش هست، یعنی اگر کسی در طریق به کتب تشریفاتی نداند همۀ اینها مشکل پیدا می‌کند. خود همین ما این را یکی از شواهد محکم برای تشریفاتی بودن طرق به کتب می‌دانیم.

**شاگرد:** اگر تشریفاتی باشد دیگر نیازی به

**استاد:** طریق به کتب، نه طریق در کتب، جلسۀ قبل که توضیح دادم یک جهتش همین بود که ما بین طریق به کتب یا طریق در کتب باید تفکیک قائل بشویم و این یکی از بحث‌های بسیار مهم که مغفول عنه هم هست بحث روش به دست آوردن منبعی که روایت از آن منبع اخذ شده است، روشش چه شکلی است؟ چگونه باید آنها را به دست آورد من خب خیلی رویش کار کردم شاید بیش از ۲۰ سال روی این موضوع کار کردم.

**شاگرد:** خود این تبدیل سند یکی از روش‌های کشف صاحب کتاب به

**استاد:** احیانا خود همین تبدیل سندهایی که هست و احیانا اشتباهاتی که در این تعویض سند رخ داده است در آن بحث‌ها مؤثر است.

**شاگرد:** بیشتر کدام بین قدما تدریس انجام می‌دهند؟ شیخ طوسی بیشتر بوده یا؟ این رویه؟

**استاد:** نه، در شیخ طوسی خیلی اصلا ندارد. شیخ طوسی از کسانی است که تعویض سند خیلی به آن معنا، خیلی نادر است تعویض سند در چیزهای شیخ طوسی. اتفاقا بر خلاف خیلی تصورات شیخ طوسی مدل کارش مدل کاری است که ما به راحتی آن منابع قبلی را در چیز شیخ طوسی قابل ارزیابی هست، آن بحث‌های تعویض سند به آن شکل در کلمات شیخ طوسی خیلی نادر اتفاق افتاده، یک موارد محدودی هست، نمی‌خواهم بگویم نیست ولی کم. حالا برگردیم به اصل بحث خودمان.

**شاگرد:** دو تا روایت یک روایت نیست؟ روایات متحد نیستند؟

**استاد:** نه چون یکی‌اش ادیم بن حر است،

**شاگرد:** مضمونش

**استاد:** نه، مضمونش مشابه است ولی خیلی با هم فرق دارد، اصلا با هم ربطی ندارد

**شاگرد:** در یکی‌اش یک تفاصیلی آمده آن یکی نیامده

**استاد:** نه، اصلا هیچ ربطی ندارد هر دوشان هر کدامشان یک سؤالی پرسیدند.

**شاگرد:** از دو امام است.

**استاد:** نه هردوش از یک امام است، ولی یکی ایوب بن حر پرسیده یکی عبید بن زراره، دو تا. هر دوشان هم ثابت هستند، اصلا یکی نیستند، اینها به هم ربطی ندارند، مدلش هم فرق دارد، یعنی یکی‌شان درش عزل هست، یکی‌شان عزل نیست، اصلا چیزشان متفاوت است، یکی اهل زکات است. اصلا اینها هیچ ربطی به هم ندارند، نمی‌شود اینها را وحدت، به هم ربطی ندارند، دو تا روایت مختلف است. بله اینها مضمون کلی‌شان به هم نزدیک است به خاطر همین نزدیکی مضمون کلی علی القاعده در منابع کنار هم ذکر می‌شدند که مرحوم شیخ صدوق هم فی حدیث آخر بمالهم تعبیر کرده به اعتبار همین مشابهت کلی مضمونی این دو تا روایت است. حالا برگردیم به اصل بحثمان، ببینید ما عرض کردیم که این روایت، حالا قبل از اینکه برگردیم این نکته را عرض بکنم اینکه این روایت به احتمال زیاد این روایت ایوب بن حر هم از طریق ابن فضال نقل شده، بنابراین ما اگر موثقات را نپذیریم روایت ایوب بن حر هم اشکال پیدا خواهد کرد، همۀ اینها روایت، یعنی ابن فضال ظاهرا در آن سند اوّلیۀ روایت واقع شده بودند، حالا مهم نیست چون اصل این روایت را ما در آن قطعه‌ای که مورد بحث گذشتۀ ما بود عرض کردیم تأثیر ندارد ولی یک تأثیر دیگری در این روایت هست از روایت عبید بن زراره استفاده می‌شود که مالک زکات معزوله فقرا هستند، این در بحث اینکه رابطه، ما دو تا بحث اینجا داریم، یک بحث این است که رابطۀ مستحقین زکات با آن مالک اصلی چگونه است، آیا به نحو اشاعه هر دو حق دارند، یا اینکه کل این مال مال آن مالک اصلی است، حق زکات به نحو حق است، کلی فی المعین است، آن بحث‌هایی که ما اینجا دنبال می‌کردیم این بحث بود، در این بحث این روایت به درد نمی‌خورد، چون عرض کردم این روایت بعد از عزل است، بعد از عزل به هر نحوی قبل از عزل باشند به نحو اشاعه باشد، کلی فی المعین باشد حق باشد، هر نحوی باشد بعد از اشاعه اوّلا تعین پیدا می‌کند حق ارباب زکات، مستحقین زکات، بعد از عزل تعین پیدا می‌کند و ملک هم می‌شود، هر دویش، اگر قبلا حق بوده بعد از عقد ملک می‌شود، اگر قبلا هم ملک مشاع بوده، یا به نحو کلی فی المعین بوده از اشاعه و کلی فی المعین خارج می‌شود ملک متعین می‌شود، این بحثی نیست، و ما بحثمان مال قبل از عزل است. بنابراین به بحث ما مستقیما ارتباطی ندارد، ولی یک تأثیری در این بحث دارد به صورت با واسطه، آن این است که از این روایت استفاده می‌شود که بعد از عزل ملک فقراست، روایت عبید بن زرارة نه ملک هشت صنف، یا چهار صنف، بنابراین ما باید، این نکته که بگوییم قبل از عزل ملک آن ۴ صنف بوده، ۴ صنف اوّل، عرض کردیم ۴ صنف از اصناف مستحقین مجرور به لام هستند، قدر مصنفش ۴ صنف، حالا دو صنف دیگرش هم ممکن است باشد، ممکن است نباشد، قدر مسلم ۴ صنفش مجرور به لام هست، «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»، این ۴ صنفی که اینجا وجود دارند این ۴ صنف مجرور لام هستند، ما قبلا استظهار می‌کردیم که لام ازش مالکیت در می‌آید، ظاهر لام مالکیت است این را گفتیم خود ما باشیم و این آیه مالکیت این ۴ صنف نسبت به صدقات استفاده می‌شود. از اینجا استفاده می‌شود که نه زکات ملک، یکی از اینها، لا اقل دو تا از این اصناف هستند فقرا. حالا فقرا را بگوییم فقرا و مساکین دو تا هم در عنوان عام فقرا داخل هستند مراد از فقرا در این روایت مثلا فقرا و مساکین هستند. این را چجوری جمع کنیم؟ از یک طرف لام ازش استفاده می‌شود آن ۴ صنف مالک هستند، از این روایت استفاده می‌شود فقط یک صنف خاص یا لا اقل دو صنف مالک هستند.

**شاگرد:** اهل الزکاة آن یکی روایت چی؟

**استاد:** حالا آن اهل زکات نمی‌شود چیزی از توش در آورد چون ممکن است آن ۴ صنف باشند، ممکن است غیر از فی الرقاب سایر چیزها باشند، آن چون اهل زکات موضوعش را مشخص نکرده، تفاوتش با این این است که اینجا فقرا ذکر کرده، آن عرض کردم آن روایت خیلی، در این بحث ما هم به درد نمی‌خورد. آن روایت اهل زکات اصلا در هیچ یک از دو جهت بحث ما موثر نیست.

**شاگرد:** للفقرا مفهوم لقب گرفتید؟ منظورتان این است که لیس للفقراء زکاة، من تنافی را اصلا متوجه نمی‌شوم.

**استاد:** ببینید بحث این هست که مالک، بحث اصلا مفهوم نیست. دقت بکنید مالک زکات فقرا هستند یا ۴ صنف هستند، نمی‌شود که هم فقرا باشند هم ۴ صنف باشند.

**شاگرد:** شما دارید کأن مفهوم می‌گیرید

**استاد:** مفهوم نیست، دقت نکردید، لام منطوق قضیه است به مفهوم ربطی ندارد. روایت که می‌گوید انما اشتری بمالهم، می‌گوید مال اینهاست دیگر، مال فقراست، مال فقراست، همین دیگر لازم نیست مفهوم داشته باشد. می‌گوید این زکات مال فقراست آن می‌گوید این زکات مال ۴ صنف است، بگوییم این فرض کنید، این کتاب مال زید است یا مال عمرو است، اینها تنافی دارند دیگر.

**شاگرد:** ادامه‌اش هم الذین یستحقون الزکاة دارد تازه اگر بگوییم مفهوم بقیه را هم شامل می‌شود

**استاد:** نه آن شامل نمی‌شود، آن ربطی به این بحث‌ها ندارد، آن می‌گوید فقرای مومنونی که الذین یستحقون الزکاة، نه کل مستحقین زکات، می‌گوید مالک، می‌گوید فقرای مومنی که شرایط دیگر زکات را هم دارا باشند، فرض کن شرایط زکات این هست که مثلا جزو اولادش چیزش نباشد، واجب النفقه‌اش نباشد، چی نباشد آن شرایطی دارد مستحقین زکات دیگر، الذین یستحقون الزکاة می‌گوید واجد شرایط زکات باشند. واجد شرایط زکات قید است، یعنی فقراء مومن واجد شرایط زکات نه کل واجد شرایط زکات

**شاگرد:** کل فقرا واجد شرایط زکات نیستند؟

**استاد:** نه، گفتم یکی از شرط فقر است، یکی از شرط این است که واجب النفقه شخص نباشد، شخص نمی‌تواند به واجب النفقۀ خودش زکات بدهد.

**شاگرد:** فرض این است که این مرده هیچ وارثی ندارد.

**استاد:** نه به‌طور کلی می‌خواهم بگویم، حالا نه، من که این مال را دادم که بچه دارم

**شاگرد:** خیلی وضع نادری است

**استاد:** نه الذین یستحقون الزکاة چیزهای دیگر دارد، یعنی مستحقین زکات مثلا شرابخور نباید باشد، شرایطی که در چیزها دارند، باید حالا بعضی‌ها می‌گویند عادل باید باشد ولی عدالت را، ولی قدر مسلمش این هست که شرابخور نباید باشد، چی نباید باشد، این زکات را در مال راه حرام نباید صرف کند امثال اینها. حالا این را ملاحظه بفرمایید، بحث ما این هست که این را چجوری جمع کنیم. خب این بحث بحث زیادی ندارد بحث تمام شده است، فردا یک توضیح مختصری می‌دهم و بحث را تمام می‌کنم، خیلی. ما یک دلیل هشتمی در کلمات حاج آقا هست که بعضی‌ها برای نفی اشاعه بحث قصد قربت را پیش کشیدند برای نفی تعلق زکات به نحو اشاعه. که عرض کردم آن خودش یک بحث جداگانه‌ای هست که باید جداگانه ما بحث کنیم که نحوۀ تعلق زکات با توجه به عبادی بودن زکات چگونه است، یعنی جمع بین عبادی بودن زکات و تعلق زکات آن خودش یک بحث جداگانۀ مستقلی هست این است که ما حالا بعد از این بحث، بحث عبادی بودن زکات را هم طرح کنیم چون خودش بحث مستقلی است باید اینجا هم مطرح بشود. این در عروه هستش، بحث مفصلش آقای منتظری هم این بحث را مطرح کردند، دوستانی که بعد از ظهر کلاس راهنما هستند همان بحث آقای منتظری را ملاحظه بفرمایید اقوال علما و بعضی نکاتی که مربوط به این بحث هست آنجا مرتب آمده ما در آنجا بحث را دنبال خواهیم کرد. همین بحث دلیل هشتم حاج آقا و کلام آقای منتظری را بعد از ظهر در کلاس راهنما صحبت می‌کنیم، بعد یک جمعبندی این بحث را که انجام دادیم بعضی نکات ریزه کاری دیگر در جمع بندی این بحث هست بعد می‌رویم در بحث اینکه نحوۀ تعلق زکات را چگونه با قصد قربت جمع کنیم، این وابسته به این هست که خود قصد قربت را یک مقداری توضیح بدهیم، قصد قربت را در موردش توضیح می‌دهیم تا بعد بیاییم نحوۀ تعلق زکات را با قصد قربت را، نحوۀ جمع‌بندی‌اش را مطرح می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد